

یادداشت

وزارت کودک و نوجوان و خانواده نهادی یکپارچه و ضروری

سمیرا دماوندی

دانش آموخته حقوق جزا و جرم‌شناسی

کشور نروژ در سال ۱۹۵۶ وزارتخانه‌ای تحت عنوان «وزارت امور خانواده و مصرف‌کننده» تأسیس کرد که این وزارتخانه به مسائل خانواده و حمایت‌های مالی و اجتماعی می‌پرداخت. اما در سال ۱۹۹۱، به‌دلیل تحولات اجتماعی، افزایش آگاهی‌ها در مورد حقوق کودک و تغییر رویکرد دولت نروژ به جایگاه کودک در جامعه این وزارتخانه به «وزارت کودک و خانواده» تغییر نام داد. در نروژ، اهمیت بهزیستی و حقوق کودک از دیرباز مورد توجه بوده اما این تغییر نام، به طور خاص نشان‌دهنده چند عامل مهم است: ۱- تمرکز بیشتر بر حقوق و منافع کودک؛ پیش از این، «خانواده» ممکن بود به عنوان یک واحد کلی در نظر گرفته شود و مسائل مربوط به کودکان ذیل آن قرار گیرد. اما با برجسته‌سازی واژه «کودک» در نام وزارتخانه، تأکید مستقیمی بر کودک به عنوان یک فرد مستقل با حقوق خاص خود صورت گرفته است. این رویکرد با «کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد» که نروژ از امضاکنندگان و حامیان جدی آن است، همسو است. این کنوانسیون بر این اصل تأکید دارد که کودکان نه صرفا دارایی والدین، بلکه افرادی هستند که حقوقی شامل حق بقا، رشد، حمایت و مشارکت دارند. ۲- اولویت‌بندی مسائل کودکان؛ قراردادن «کودک» در ابتدای نام وزارتخانه، نشان‌دهنده اهمیت سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ها و بودجه‌بندی‌ها به نفع کودک و بیش از همه، توجه به نیازها و رفاه کودکان است ۳- جامعیت رویکرد؛ اگرچه «مصرف‌کننده» بخش مهمی از مسئولیت‌های این وزارتخانه را تشکیل می‌داد (و هنوز هم تا حدی ارتباط دارد، زیرا کودکان خود مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات هستند و خانواده‌ها به حمایت بر این زمینه نیاز دارند)، اما با گذشت زمان، پیچیدگی و وسعت مسائل مربوط به کودکان و خانواده‌ها افزایش یافته است که شامل، افزایش آگاهی در مورد خشونت و سوءاستفاده از کودکان، تغییرات در ساختار خانواده، سلامت روان کودکان و نوجوانان، مشارکت کودکان در امور مرتبط با خود می‌شود. ساختار این وزارتخانه از چندین دپارتمان اصلی و نهادهای زیرمجموعه تشکیل شده است که هرکدام وظایف خاصی را بر عهده دارند: ۱- دپارتمان خدمات رفاه کودک، این دپارتمان مسئول تمام جنبه‌های خدمات رفاه کودک، از جمله مؤسسات رفاه کودک، مراقبت‌های فرزندخواندگی (پرورشگاهی) و سایر اقدامات حمایتی است. وظایف آن شامل توسعه قوانین رفاه کودک، طراحی سیاست‌ها و مدیریت کلی و هماهنگی خدمات است. این بخش بسیار مهم است که ممکن است در برخی موارد به دلیل اختیارات گسترده در جداسازی کودکان از والدین در صورت تشخیص عدم صلاحیت والدین، اقدام کند. این بخش از ساختار را می‌توان با سازمان بهزیستی کشور و سازمان‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه کودک در ایران مقایسه کرد. ۲- دپارتمان امور کودکی، جوانان و خانواده؛ این دپارتمان مسئول طراحی و هماهنگی سیاست‌های کلی کودک و نوجوان و همچنین سیاست‌های دولتی مربوط به خانواده است. این شامل مسائلی مانند مرخصی والدین، کمک‌هزینه‌های کودک و حمایت از خانواده‌ها در ابعاد مختلف می‌شود. در کشور ما شاید نتوان نهاد خاصی را برای این هدف تعیین کرد اما نهادهایی مانند قوه مقننه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت دادگستری، وزارت آموزش و پرورش، وزارت کشور، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و قوه قضائیه و... مشمول این امور می‌شوند. ۳- دپارتمان امور مصرف‌کننده، مذهبی و اعتقادی؛ این دپارتمان مسئولیت کلی سیاست‌های مربوط به امور مصرف‌کننده و امور مذهبی و اعتقادی را برعهده دارد و فعالیت‌ها را در این زمینه‌ها توسعه داده و هماهنگ می‌کند. این بخش نشان می‌دهد که نروژ مسائل مذهبی و اعتقادی را نیز در ارتباط با رفاه خانواده و کودکان مورد توجه قرار می‌دهد. در ایران نهادهایی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی، حوزه علمیه و سازمان ملی تعلیم و تربیت کودک در اجرای این امور دخیل هستند. ۴- دپارتمان برنامه‌ریزی و اداری؛ این دپارتمان مسئول هماهنگی، تضمین کیفیت و پیگیری فعالیت‌های وزارتخانه در رابطه با بودجه، مدیریت مالی وزارت و اداره نهادهای مرتبط و زیرمجموعه است. در ایران شاید بتوان سازمان برنامه و بودجه را با این نهاد مقایسه کرد. اما این نهاد به شکل مستقل به دنبال تأمین بودجه برای فعالیت‌های حقوق کودک نیست. ۵- دپارتمان ارتباطات؛ این دپارتمان مسئول اطلاع‌رسانی عمومی، انتشار اطلاعات دقیق و به‌روز و رسیدگی به سؤالات رسانه‌هاست. در ایران سازمان صداوسیما مطابق با قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ و آیین‌نامه اجرایی آن، مکلف به آموزش حقوق کودک و افزایش آگاهی عمومی نسبت به حقوق کودکان در کشور است. فلسفه اصلی وزارت کودک و خانواده نروژ بر این پایه استوار است که بهترین منافع کودک باید در اولویت قرار گیرد. هدف اصلی تضمین امنیت و رفاه کودکانی است که در شرایط نامساعد قرار دارند. برای مثال دفتر حمایت از کودکان و نوجوانان مطابق با ماده ۴ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹، نهادی زیرمجموعه قوه قضائیه است؛ از سوی دیگر مرجع ملی حقوق کودکان مطابق با ماده ۵۰ آیین‌نامه اجرایی ماده ۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۴۰۰، به عنوان نهاد ناظر بر رعایت حقوق کودکان، در وزارت دادگستری تشکیل شده است. نهادهای مدنی غالباً مجوز خود را از وزارت کشور دریافت می‌کنند و این نهادها مستقل از دولت و بدون توجه به سیاست‌های کلی دولت و گاهی در جهت بهبود شرایط زندگی کودکان به دلیل سیاست‌های نامناسب اقتصادی و اجتماعی دولت عمل می‌کنند که البته جای بحث جداگانه دارد. یکی از آسیب‌های متعدددبون و تفکیک نهادهای مسئول در حوزه کودک و سیاست‌گذاری‌های مجزا و جزیره‌ای، موجب شده این نهادها بدون توجه به قوانین و مقررات مصوب مجلس شورای اسلامی، اقدام به نگارش آیین‌نامه، شیوه‌نامه و دستورالعمل‌هایی کنند که بعضاً نقض قوانین مصوب قوه مقننه را منجر می‌شود و یکی از دلایل تضییع حقوق کودکان در دستگاه‌های اجرایی شناخته می‌شود. برای مثال هیئت وزیران در نگارش آیین‌نامه اعطای تابعیت ایران به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی مصوب ۱۳۹۹، بدون توجه به متن صریح ماده‌واحد قانون اصلاح قانون تعیین تکلیف فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی مصوب ۱۳۹۸، اقدام به نگارش تبصره ۱ ماده ۳ این آیین‌نامه با هدف ممنوعیت درخواست تابعیت بعد از سال ۱۳۹۹ کردند که به دلیل خروج از حدود قانونی توسط دیوان عدالت اداری در سال ۱۴۰۱ ابطال شد اما به دلیل برکنده‌بودن نهادها، برخی اداره‌های اتباع هنوز به تبصره آن ماده استناد می‌کنند. با اقدام اداره روابط بین‌الملل وزارت آموزش و پرورش در نگارش شیوه‌نامه تحصیلی بدون در نظر گرفتن ماده ۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان که منجر به عدم امکان ثبت‌نام دانش‌آموزان فاقد شناسنامه در مدارس در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ شد، از دیگر نمونه‌هاست. پس تشکیل وزارتخانه کودک و خانواده با هدف یکپارچه‌سازی سیاست‌های پیشگیرانه و حمایتی و مراقبتی از کودکان و خانواده آنها (نه فقط زنان- پدر و مادر) و تجمع بودجه با هدف فعال‌سازی سیاست‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های حوزه کودک و نوجوان از اقدام‌های مهم و ضروری حوزه کودک در ایران است.

آیا اتفاق جدیدی در آموزش و پرورش افتاده است؟ با انتشار نتایج امتحانات نهایی دوره دوم متوسطه مدارس کشور و مشاهده معدل کتبی امتحانات نهایی دانش‌آموزان سال دوازدهم که نزدیک به ۹۰۵ است، بار دیگر زنگ خطری نواخته شد و ضمن ایجاد بهت و حیرت عمومی، دلسوزان حوزه تعلیم و تربیت را به تفکری انتقادی در این حوزه واداشت. اختصاص پایین‌ترین میانگین نمره (۷۰۵) به یکی از فقیرترین استان‌های کشور نیز خود تأییدی بر عدم توزیع عادلانه امکانات آموزشی و عملکرد فعلی نظام آموزشی است با امری بطنی و تدریجی بوده است؟ و دلایل را باید در کجا جست‌وجو کرد؟ به‌عنوان فردی که سال‌ها در این نظام آموزشی هم آموخته‌ام و هم آموزش داده‌ام، به صراحت عنوان می‌کنم که آنچه در حال حاضر مشاهده می‌شود، نتیجه سال‌ها سیاست‌گذاری غلط در حوزه نظام آموزش و پرورش است که در سال‌های اخیر با یک اقدام مبارک به تارک‌خانه نظام آموزشی نوری تابانده شده و چهره واقعی و اصلی آن را آشکار کرده است و من نگران اتم که به جای حل مسئله، صورت‌مسئله پاک شود. آنچه موجب عیان‌سازی این افت تحصیلی شدید شده، برگزاری امتحانات نهایی و هماهنگ کشوری و همچنین غیرشخصی‌سازی تصحیح اوراق امتحانی است که اقدامی بسیار عالی در آموزش و پرورش در سال‌های اخیر است.

امتحانات نهایی، تصحیح اوراق امتحانی بدون سربرگ که موجب می‌شد مصحح غیرجانبدارانه به تأثیر اوراق پرداخته و نمره واقعی استخراج شود، با سیاست‌های غلط آموزش و پرورش در دهه اخیر به مرور کمرنگ شده، امتحانات پایان دوره در مدرسه محل تحصیل دانش‌آموزان برگزار شد و اوراق نیز توسط معلمان همان مدارس تصحیح و نمره‌گذاری شد که این خود باعث شد اولا کیفیت آزمون‌ها کاهش یابد و از سوی دیگر در نمره‌گذاری‌ها عوامل انسانی دخالت کرده و نتایج غیرواقعی ارائه شود و دیگر اینکه مقایسه‌پذیری معدل‌های دانش‌آموزان در سراسر کشور امکان‌پذیر نباشد.

با کم‌رنگ‌شدن آزمون‌های پایان دوره‌های ابتدایی و راهنمایی، دانش‌آموزان بدون آنکه حداقل‌های دوره قبل را آموزش دیده باشند، وارد دوره بعد می‌شدند. در دوره دوم نیز مسائل بدون حل‌وفصل و همراه با مشکلات جدیدتر به دوره بعدی منتقل می‌شد. بر فعلان حوزه آموزش آشکار است که این موضوع چه مصادب و مشکلاتی را به دوره‌های بعد منتقل می‌کرد و به روشنی نتایج این مسائل و مشکلات در دانشگاه‌ها و در بین دانشجویان و اساتید، حتی در بهترین دانشگاه‌های کشور نیز قابل مشاهده بود. پس پاسخ این سؤال که آیا اتفاق جدیدی در آموزش و پرورش افتاده است، این می‌تواند باشد که افت تحصیلی فاجعه‌بار عیان شده امری جدید و فی‌البداهه نبوده بلکه رویدادی تدریجی و طبیعی بوده که با برگزاری آزمون‌های نهایی و کشوری از پرده برون شده است.

حال به این پرسش می‌رسیم که چه عواملی آموزش و پرورش را به این مرحله رسانده است؟ درخصوص علل افت تحصیلی مطالعات متعددی انجام شده و به عوامل بسیاری اشاره شده است. گاه این عوامل را تحت عناوین و عوامل فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دسته‌بندی می‌کنند. برای جلوگیری از اظاله کلام به چند مورد از مهم‌ترین عواملی که در تجربه زیسته خود به آن رسیده‌ام، اشاره می‌کنم.



محمدحسن اصل‌روستا

۱ - در طول ۴۷ سال گذشته به مرور دانش‌آموزان ارتباط بین ارتقای تحصیلی و علمی با ارتقای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را از دست داده‌اند به این معنا که مشاهده واقعیت‌های میدانی، آنها را به این نتیجه رسانده است که ارتقای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از مسیر تحصیلی و دانش‌اندوزی نمی‌گذرد. بسیار دیده‌اند آنهایی که به دنبال تحصیل بوده‌اند، از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی وضعیتی بدتر دارند و این عوامل به شدت بر انگیزه‌های فردی تحصیل دانش‌آموزان تأثیر گذاشته است. ۲ - مراکز آموزشی و به اصطلاح علمی که بدون ایجاد قابلیت‌های علمی و آموزشی به افراد مدرک می‌دهند و آنها را با کسانی که با قبول زحمات بسیار و به اصطلاح با دود چراغ خوردن توانستند مدرکی بگیرند هم‌سطح می‌کنند و قابل توجه اینکه آنان که فاقد قابلیت‌های علمی هستند، به دلیل ارتباطات و به دلیل تحصیل در همین مراکز خاص بهترین جایگاه‌ها را به خود اختصاص می‌دهند، این عامل نیز انگیزه کسب دانش افراد را از بین می‌برد.

۳ - دخالت عوامل غیرعلمی و تحصیلی در ارتقای تحصیلی افراد نیز انگیزه‌کش است. وقتی مشاهده می‌کنی پسر و یا دختر همسایه یا هم‌کلاسی‌ات به خاطر داشتن سهمیه حتی با ضرایب منفی در دروس اختصاصی در بهترین دانشگاه‌ها و بهترین رشته‌ها قبول می‌شود و تحصیل می‌کند، انگیزه‌ای برای ادامه نمی‌یابی.

۴ - شکل‌گیری مدارس مختلفی چون تیزهوشان، نمونه‌دولتی، شاهد و غیرانتفاعی سعی مهلک برای نظام آموزش بوده و هست چراکه باعث می‌شود دانش‌آموزان با انگیزه‌ها و شرایط تحصیلی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت از هم جدا شوند. قرارگیری دانش‌آموزان با انگیزه‌های تحصیلی بالا در کنار دانش‌آموزانی با انگیزهای تحصیلی پایین موجب تأثیرپذیری این دو گروه از همدیگر شده و به شکل‌گیری دانش‌آموزان نرمال کمک می‌کند. دانش‌آموزانی از خانواده‌هایی با وضعیت اقتصادی و اجتماعی مطلوب در کنار دانش‌آموزانی با وضعیت اقتصادی و اجتماعی نامطلوب از جهات مختلفی به تبدیل جریان آموزش و بهبود رفتارها و کنترل کلاس‌ها کمک می‌کند. جداسازی این دانش‌آموزان ضریات جبران‌ناپذیری را به نظام آموزشی و جامعه وارد کرده است که پرداختن به آن به مجالی دیگر نیاز دارد (مکانیسم این تأثیر در مقاله مندرج در سایت اینترنتی امتداد آموزش تگ‌نارنده شرح داده شده است).

۵- اصرار بر اخذ مدرک تحصیلی توسط تمام افراد جامعه دانش‌آموزی بدون توجه به انتقال دانش و ارتقای علمی آنها. دانش‌آموز درس‌های سال اول را نگذرانده، در سال دوم حاضر می‌شود و بدون گذراندن درس‌های سال دوم در سال سوم حاضر می‌شود. اخذ امتحانات مکرر از دانش‌آموزان به این امید که دانش‌آموز در یکی از آزمون‌ها نمره قبولی کسب کند، گاه معلمان را بر آن می‌دارد تا برای خلاصی از طرح سؤالات پی‌درپی با دادن نمره غیرواقعی از شر برخی خلاص شود و اگر معلم مقاومت کند، باید از آن مدرسه برود و آزمون به شخص دیگری سپرده

در گفت‌وگو با یک مددکار اجتماعی مطرح شد:

تبعیض، محدودیت و بی قانونی

تجربه این روزهای مهاجران افغانستانی از حضور در مراکز درمانی

وظایفش خارج شده و به پلیس واگذار شده است». این رویکرد اغلب منجر به اخراج این افراد می‌شود. این در حالی است که پیش‌تر، اورژانس اجتماعی کودکان زیر ۱۸ سال را تحت پوشش قرار داده و به بهزیستی ارجاع می‌داد و با افراد بالای ۱۸ سال برخوردی حمایتی داشت.

هزینه بالا و خطر برخورد:

مهاجران تا جای ممکن به بیمارستان نمی‌آیند

رشد محدودیت‌ها در حمایت مددکاران از بیماران همراه با افزایش تعرفه‌های درمانی، موجب گراف‌شدن هزینه درمان برای مراجعان افغانستانی اغلب فرودست شده است. این مددکار اجتماعی می‌گوید: «در کنار مسئله هزینه، خطر استرداد از بیمارستان نیز مهاجران را دچار نگرانی و تردید در مراجعه به بیمارستان کرده. در این مدت با کاهش چشمگیر حضور افغانستانی‌ها مواجه هستیم».

تبعیض در سایه عدم قانون

به گفته این مددکار، بیماران افغانستانی گاهی با هزینه‌های غیرمنصفانه مواجه می‌شوند: «بیماری که هزینه درمانش حدود ۱۵ میلیون تومان بود، با صورت‌کسبی دو برابر این مبلغ روبه‌رو شد. همچنین، توصیه شده که اتباع ترغیب به بستری در



نیز قبول محسوب می‌شود.

افت تحصیلی، امری تدریجی

شود که نمره قبولی را به دانش‌آموزان بدهد؛ به هر حال همه باید بدیلم بگیرند! مهم نیست چگونه؟! و چون همه می‌دانند که به هر حال دیپلم را خواهند گرفت، چندان تلاشی برای یادگیری مطالب درسی از خود نشان نمی‌دهند. در حال حاضر قبولی از تک‌ماده و جفت‌ماده گذشته و دانش آموز حتی با چهار درس زیر ۱۰ نیز قبول محسوب می‌شود.

۶- دستکاری بدون مطالعه نظام آموزشی؛ یکی از این دستکاری‌ها تغییر برنامه امتحانات در یک سال از سه نوبت به دو نوبت است که باعث شده عملاً در اسفند ماه کلاس‌های درس تعطیل و ارزشیابی‌های مستمر متوقف شود و نوعی ناسامانی در مدرسه‌ها به وضوح قابل مشاهده است. اگر این تعطیلی را در کنار تعطیلی‌های مربوط به آلودگی هوا و شرایط اضطراری قرار دهیم، متوجه می‌شویم زمانی که برای تدریس اختصاص داده می‌شود، بسیار ناچیز و ناکافی است.

۷ - حذف برنامه‌های شاد و مفرح از برنامه‌های نظام آموزشی و تبدیل مدرسه به یک محیط خشک؛ در مدارس به ندرت برنامه‌های شاد و مفرح اجرا می‌شود و این موضوع علاوه بر کاهش جذابیت‌های مدرسه و محیط آموزشی موجب شده است تا افسردگی در بین دانش‌آموزان به شدت افزایش یابد. ۸ - عدم به‌کارگیری روش‌های نوین آموزشی و عدم استفاده از تکنولوژی‌های به‌روز آموزشی؛ هنوز بخش عمده‌ای از آموزش با روش‌های سنتی معلم‌محور و با همان کج (ماژیک) و سخنرانی معلم انجام می‌شود. عدم تجهیز مدارس به تکنولوژی‌های آموزشی، فقدان فضاهای لازم برای به‌کارگیری روش‌های نوین، عدم اعتقاد مدیران مدارس به روش‌های نوین و در نتیجه فقدان تمایل به برگزاری کلاس‌هایی با این روش‌ها، از جمله دلایل عدم به‌کارگیری روش‌های نوین است.

۹ - نگاه صرفی به آموزش و پرورش و عدم سرمایه‌گذاری در آن؛ علیرغم آنکه سال‌هاست جمعیت دانش‌آموزی به دلیل کاهش زادوولد رشد آن رو به کاهش است، متأسفانه تغییری در بهبود کیفیت فضاهای آموزشی صورت نگرفته است. هنوز کلاس‌های درس به صورت ۳۰ تا ۴۰ نفره برگزار می‌شود که این موضوع به شدت بر کیفیت آموزش تأثیر می‌گذارد. در چنین کلاس‌های درسی، معلم در بهترین حالت به یک مبصر بدل می‌شود و نقش آن فقط ساکت‌کردن دانش‌آموزان است.

۱۰-کم‌توجهی به معیشت معلمان موجب می‌شود اولاً انگیزه و رغبت معلمان برای به‌روزرسانی خود از بین برود و از سوی دیگر از به‌کارگیری تمام توان خود در محیط کار قاصر باشد. تبعیض‌های ناروا و مبتنی بر ملاک‌های غیرعلمی و غیرحرفه‌ای در زردگی معلمان از محیط کار نقشی اساسی ایفا می‌کنند.

بار دیگر به پرسش ابتدایی این نوشته برمی‌گردم که آیا اتفاق جدیدی در آموزش و پرورش افتاده است که شاهد این حد از افت تحصیلی هستیم؟ در جمع‌بندی مطالب بالا باید گفته شود که خیر؛ افت تحصیلی مشاهده‌شده اتفاق جدیدی نیست بلکه این افت به صورت تدریجی و تحت تأثیر عواملی که ذکر شد، در طول این ۴۷ سال جریان داشته که برگزاری آزمون‌های سراسری و دقیق و محتوایی و تصحیح دقیق اوراق امتحانی به دور از دخالت‌های جانبدارانه معلمان و مدیران موجب شده است واقعیت آنچه در نظام آموزشی در جریان است، عیان نشود. به نظر نگارنده در ۲۷ سال است در نظام آموزشی ایران در حال تدریس در انواع مدارس هستیم، برگزاری آزمون‌ها به این شکل رویدادی بسیار مبارک و میمون است که با بازخوردگیری از آن و انجام اصلاحاتی دیگر در نظام آموزشی می‌تواند به بهبود کیفی این نهاد و خروجی بهتر آن کمک شایانی کند.

یادداشت

خصوصی‌سازی، عدالت و بازسازی سرمایه اجتماعی کارآفرینان



علی صادقی‌همدانی

اقتصاددان

تجربه ایران در خصوصی‌سازی، به‌ویژه در دو دهه گذشته، به جای تقویت بازار رقابتی و بهره‌وری، اغلب به انتقال مالکیت درون شبکه‌های بسته منتهی شده است.

این مسیر نه‌تنها به احیای اقتصاد نینجامیده، بلکه باعث فرسایش اعتماد عمومی، تضعیف سرمایه اجتماعی و تشدید احساس نابرابری شده است.

خصوصی‌سازی در ایران، اگر قرار است به محرکی برای توسعه تبدیل شود، باید در تلافی سنجیده‌ای میان کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی بازتعریف شود. در سطح نظری، سرمایه اجتماعی کارآفرینان را می‌توان به‌عنوان مجموعه‌ای از اعتماد، همکاری و افق مشترک بین بخش خصوصی، دولت و جامعه تعریف کرد؛ سرمایه‌ای که در زمینه قواعد روشن، پیش‌بینی‌پذیری نهادی و تضمین حقوق مالکیت شکل می‌گیرد.

هنگامی که کارآفرین نداند در رقابت اقتصادی چه قوانینی حاکم‌اند و این قوانین چقدر پایدارند، انگیزه‌ای برای نوآوری و سرمایه‌گذاری نمی‌ماند. این سرمایه اجتماعی نه از جنس یارانه و تسهیلات، بلکه از دل اعتماد به عدالت در تخصیص فرصت‌ها و قواعد بازی برمی‌خیزد. بخش درخورتوجهی از خصوصی‌سازی‌های انجام‌شده، ازجمله واگذاری دهه فولاد، نه بر مبنای رقابت آزاد، بلکه در فضای سیاسی مهم انجام شد.

در بسیاری از این موارد، واگذاری‌ها به نهادهای شبه‌دولتی، شرکت‌های خصوصی یا بازیگران نزدیک به مراکز قدرت انجام شد، بی‌آنکه ارزیابی دقیقی از بهره‌وری، شفافیت یا توان رقابتی آنها انجام شود. پیامد این روند، نه‌فقط کاهش کیفیت خدمات و افزایش انحصار بود، بلکه نوعی یاس اجتماعی درباره مفهوم خصوصی‌سازی در ذهن عمومی شکل گرفت. در مقابل، کشورهای موفق در گذار به اقتصاد بازار، مانند استونی، نه‌تنها ساختار حقوق مالکیت را بازتعریف کردند، بلکه روند خصوصی‌سازی را در زمینه‌ای از شفافیت، مشارکت عمومی و عدالت ساختاری پیش بردند. در این کشورها، حتی کسب‌وکارهای خرد از امنیت حقوقی برخوردار شدند و دولت با ایجاد بسترهای دیجیتالی و قانونی روشن، زمینه شفافیت کارآفرینی را فراهم کرد. آنچه در این تجربه‌ها برجسته است، تقدم نظم نهادی بر فروش دارایی‌هاست.

برای بازسازی سرمایه اجتماعی کارآفرینان در ایران، خصوصی‌سازی باید از یک «راهکار مالی اضطراری» به یک «پروژه اعتمادساز ملی» تبدیل شود. این مسیر مستلزم سه گام بنیادین است:

- بازتعریف حقوق مالکیت و تضمین اجرای آن از طریق قوانین شفاف، دادگاه‌های تخصصی و نهادهای مستقل نظارتی.
- اصلاح سازوکار واگذاری با مشارکت نمایندگان واقعی بخش خصوصی، رسانه‌ها و نهادهای مدنی برای تضمین رقابت عادلانه.
- ایجاد افق پایدار سیاست‌گذاری که از تغییرات ناگهانی، تصمیمات خلق‌الساعه و سيطرة مداوم دولت بر بازار جلوگیری کند.

در نهایت، خصوصی‌سازی اگر قرار است به سود اکثریت مردم و نه اقلیت قدرتمند تمام شود، باید در زمینه اعتماد عمومی و عدالت توزیعی نهادینه شود. بازسازی سرمایه اجتماعی کارآفرینان، سنگ‌نبای این مسیر است؛ مسیری که تنها از ه‌گذر شفافیت، انصاف و پیش‌بینی‌پذیری می‌گذرد، نه از چانه‌زنی در پشت صحنه.